

۱۳۷۸ ۱۳۰ ۱۳

اولین ترجمه از کتاب سیدارقا در ایران

سیدارقا

(سدهرتها)

www.ketab.ir

هرمان هسه

ترجمه امیر فریدون گرکانی



انتشارات فردوس

Hesse, Herman

هسه، هرمان، ۱۸۷۷-۱۹۶۲

سیذارتا / هرمان هسه؛ ترجمه امیر فریدون گرکانی. - [تهران]: فردوس، ۱۳۷۳

ISBN: 978-964-320-414-3

[۱۸۴] ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا.

Siddhartha.

عنوان اصلی:

۱. داستان های آلمانی - قرن ۲۰. الف. گرکانی، فریدون، ۱۳۵۸-۱۳۰۲،

مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: سیذارتا.

۸۳۳ / ۹۱۴

۹ س ۵ هـ / PZ ۳

س ۵۸۲ هـ

۱۳۷۳

* م ۷۳-۱۳۷۵

کتابخانه ملی ایران ۱۳۷۳



نشر فرهنگ روز



انتشارات فردوس

خیابان دانشگاه، کوچه میترا، شماره ۷، واحد ۱، تلفن ۶۶۴۶۹۳۳۸ - ۶۶۴۱۸۸۳۹

سیذارتا

هرمان هسه

ترجمه: امیر فریدون گرکانی

ناظر فنی چاپ: سپیده یاسینیان

نوبت چاپ: چهاردهم ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۲۰-۴۱۴-۳ ISBN: 978-964-320-414-3

www.ferdosbook.com

فهرست

مقدمه	۵
-------	---

بخش اول

پسر برهمن	۲۱
در محضر مرتاضان	۳۳
گوتاما	۴۷
بیداری	۶۱

بخش دوم

کماله	۶۹
میان مردم	۸۹
سانسارا	۱۰۱
در کنار رود	۱۱۳
قایقران	۱۲۹
فرزند	۱۴۷
أم	۱۵۹
گوویندا	۱۶۹

مقدمه

سده‌رتها داستان برهمن‌زاده جوانی است که به اتفاق دوست برهمنش برای جست‌وجوی «حقیقت» و دانستن «وظیفه انسان در زمین» خانه و پدر و مادرش را ترک گفت و به مرتاضان جنگل پیوست. در جنگل به فن ریاضت و تفکر به شیوه مرتاضان پرداخت و سخت کوشید تا نفس را که مانع نیل به حقیقت می‌دانست از بین ببرد، ولی هر چه بیشتر در این مرحله پیش رفت و هر چه بیشتر نفس را تحت انقیاد درآورد دریافت که به همان اندازه اول از حقیقت دور است و ریاضت راه وصول به مطلوب نیست.

در آن هنگام شایعه‌ای شنید که کسی به نام گوتاما یا بودا به آخرین مرحله کمال انسانی دست یافته و حقیقت را دریافته و به سعادت و صلح و صفای مطلوب رسیده است و اینک موعظه می‌گوید و راه حقیقت و رستگاری را به جهانیان می‌نمایاند. اکنون مردم بسیاری دور وی گرد آمده و از برکت انفاس و تعالیم او بهره می‌برند.

سده‌رتها و دوستش نیز برای دیدن بودای اعظم گروه مرتاضان را

ترک کردند. سدهرتها بودا را دید و از مشاهده پیکر و رفتار و طرز نگاه و تبسم و جلال و شکوه او که فقط مختص اهل صفاست به شگرفی درآمد و روز بعد به مواعظ آن دانشمند یگانه گوش فرا داد. در آن روز بودای اعظم از درد و رنج صحبت کرد. او جهان را جز رنج نمی دید، ولی به راه رهایی از آن نیز دست یافته بود. وی چهار اصل اعظم را شرح داده و راه نجات با طرق هشت گانه را به حضار نشان می داد. سدهرتها و دوستش گوویندا در جمع حضار قرار گرفته بودند. گوویندای جوان چنان از تعالیم بودا متأثر شد که در همان مجلس سوگند وفاداری و بیعت با وی را یاد نمود و در زمره پیروان وی قرار گرفت، ولی سدهرتها با مواعظ و تعالیم گوتامای بودا هم عقیده نشد و دیگر روز بودا را از افکار خود مطلع ساخت و گفت: «در تعالیم سر آنچه در لحظه روشنایی فکر از آن گذشتی یافت نمی شود، دانش چیزی نیست که از کسی به کس دیگر منتقل شود و رستگاری را نیز با تعالیم نمی توان به دست آورد.»

از آن پس سدهرتها در طلب خود رفت و دیگر در صدد نفی نفس برنیامد. در شهر با روسپی زیبایی آشنا شد و از وی درس عشق و لذت آموخت. با بازرگانی دوست و همکار شد و به بازرگانی پرداخت. آن گاه خود را به دست شوریدگی عشق و شهوتی که از لب و کنار روسپی زیبا می گرفت و به آشوب آرزو طمع می که از بازرگان فرا گرفته بود سپرد. این دوران نیز با احساس نفرت و انزجار به پایان رسید و سدهرتها دید که مدتی دراز به پویدن راهی نامیمون مشغول بوده است. در آن هنگام خانه، شهر، زن بدکاره و بازرگان را ترک گفت و به

جنگلی وارد شد و در کنار رودخانه‌ای در صدد خودکشی برآمد. آن‌گاه که خود را برای رهایی از آن همه نفرت و انزجار به درون رودخانه خم کرده بود، از رود آواز «أم» یا روح کلمات (که در معنای ذات اکمل یا خداوند است) را شنید و جنون کاری را که در شرف انجامش بود به چشم دید. با احساس خستگی به خواب رفت. پس از بیداری نیروی دیگری در خود یافت و جهان را چون کودک تازه تولد شده دید. همه چیز زیبا و خوب و همه چیز دوست‌داشتنی بود. سدهرتها مصمم شد تا در کنار رود بماند. نزد قایقران پیری رفت و از وی خواست تا او را به شاگردی یا دستیاری خود بپذیرد. قایقران درخواستش را اجابت کرد. او مردی پارسا و متقی بود و به رودخانه ایمان داشت و رود با قایقران پیر صحبت می‌کرد و از حقیقت را به او می‌گفت. وی هنرگوش فرا دادن و از رودخانه چیز آموختن را به سدهرتها یاد داد.

زمانی پس از آن روسپی زیبا با پسری که از سدهرتها به دنیا آورده بود، در راه زیارت بودای اعظم که اینک در حال مرگ بود بدان رود آمد، ولی در آنجا ماری وی را بگزید و وی در بستر سدهرتها در حالی که او را چون بودای اعظم می‌دید جان سپرد. سدهرتها با آمدن پسر خود را شاد می‌پنداشت، ولی ناصبوری، بدخلقی، بی‌ادبی و شیطنت پسر صلح و صفای زندگی این دو پیر پارسا را برهم زد و سرانجام روزی پسر پدر را به باد دشنام گرفت و کلبه ایشان را ترک گفت. رفتار و کردار پسر زخم عمیقی درون سدهرتها پدید آورد. اینک سدهرتها گرفتار عجیب‌ترین و قوی‌ترین عواطف انسانی یعنی عشق شده بود، وی عشق سرشاری به پسر خود داشت و تاب دوری او را

نمی‌آورد. روزی مصمم شد تا برای یافتن او به شهر رود، ولی هنگام عبور از رودخانه، رود به او و رنجش بخندید. آن وقت سدهرتها قایقران را از آنچه شنیده بود آگاه کرد و قایقران پیر او را به کنار رود برد و گذاشت تا بهتر گوش فرا دهد، آنگاه از میان آواز هزار آهنگ رود، از میان آن همه غوغا و شوریدگی یک کلمه که روح همه آوازاها و شوریدگی‌ها بود بشنید آن کلمه «أم» مقدس بود. چون قایقران دریافت که سدهرتها نیز عاقبت به کمال مطلوب رسیده و راز حقیقت را دریافته به جنگل رفت تا خود نیز با ابدیت و وحدانیت جهان یکی شود. سدهرتها پیر در یکی از آن روزها دوستش گوویندا را دید که پیر و سالخورده گشته ولی هنوز در جست‌وجو بود، آن هنگام وی را از افکار خود مطلع ساخت و با بوسه‌ای او را از جاویدانی و یگانگی جهان باخبر گردانید.

این داستان فلسفی نثری شاعرانه است که هرمان هسه در سال ۱۹۲۳ پس از سفر به هندوستان به رشته تحریر درآورد. زیبایی گفتار و عمق مطالب این داستان که با سادگی بی نظیر و نثری شعر مانند نوشته شده ترجمه آن را بسیار مشکل می‌سازد.

هرمان هسه شاعر و نویسنده بزرگ معاصر در دوم ژوئیه ۱۸۷۷ در شهر کالو^۱ آلمان از پدری که از اهالی استونی در ساحل دریای بالتیک بود و مادری سوئیسی و فرانسه‌زبان متولد شد. والدین هرمان هر دو به‌امور تبلیغی مذهبی اشتغال داشتند و خود او نیز در جوانی همین

کار را دنبال می‌کرد و مدتی نیز در شهر بال کتاب‌فروشی داشت. هرمان از جوانی به مسافرت‌های دور و دراز پرداخت و سرانجام در سوئیس مسکن گزید و به تابعیت آن کشور درآمد. اولین اثر او مجموعه شعری است که در سال ۱۹۱۴ نگاشت و دو سال بعد منتشر شد. در این مجموعه روح آزاد و صلح‌پرست او به خوبی شرح داده شده است، ولی مجموعه مزبور مورد انتقاد شدید اولیای امور آن وقت آلمان قرار می‌گیرد و از آن پس هرمان از آلمان دور می‌شود. بعد از مدتی داستانی را به صورت شرح حال از خود انتشار می‌دهد که بسیار مورد توجه مردم قرار می‌گیرد. سپس شهرت و محبوبیت او بسیار زیاد می‌شود و وی با نام مستعار امیل سینکلر^۱ داستان‌ها و مجموعه شعرهای خود را منتشر می‌کند. پس از آن وی آثار زیبایی چون: سده‌رتها، گرگ است‌های، گرترو، دانشمندی از مشرق زمین و آقای لودی^۲ یا بازی مهره‌های شیشه‌ای را منتشر می‌کند. در سال ۱۹۴۵ جایزه ادبی گوته و در سال ۱۹۴۶ برای کتاب آقای لودی یا بازی مهره‌های شیشه‌ای جایزه ادبی نوبل را دریافت می‌کند.

هرمان هسه شاعر و نویسنده‌ای است که عشق سرشاری به آزادی فکر و عمل به جهان و جهانیان دارد و شور این عشق از خلال سطور آثارش، چه نظم و چه نثر، مشاهده می‌شود. وی به خوبی بدین نکته واقف است که کشمکش بشر و به خصوص شاعر بیشتر از هر چیز با خود اوست و باید خودش را بشناسد، دیگران را دوست داشته باشد

1. Emil Sinclair

2. Maeister Luoi